

خاتم زاله ، سلا ، صمیمانه برای یک شب شما آرزوی توان و کامیابی
 و سلامتی داریم . نامه مختصر شماره سید ، شاد شدید و امید
 شهن خاتم ریچه هاشان هم ترد شما بوده اند . مخصوصاً به آقای
 میزن و مهر داد باید خوش گذشته باشد و گشت و گذارشان خاطر ه ایلینز .
 اما ... بین ما و شهن خاتم ، یک فاصله و اقیانوس فاصله افتاده .
 و دیواری بلند و کج رنگ ، قد کشیده . بالهای فرسوده ما ، از توان
 پرواز و گهر ، از این بلندی سیاه ، بازمانده . اینست که فاصله ها
 همچنان تسکت ، و دلها مان ، بدون بار عاطفای ، یار بودی ،
 خاطر های ، روی سنگ سیاه فراموشی سیه تسکت . . .

بین ناری و شهن ، پیوند استوار ~~کلیه~~ و شهن همیشه ، بالوی نفوخته و تصویر
 رنگی دویا های ناری بود . من از این آمیختگی می بالیدم . . .
 اصلاً این ناری ما . این آشنای ندید ، شما ، عجیب خانه بالوئیت .
 او مرا که تو پره ای تهی بودم ، از اوج بیخوردگی ، بخاک برد و پوچی آرا ، با
 صوری و محبت ، بخورد شناساند ، همیشه بخشید ، همیشه تصویر
 عیون مرا به لبخند برد . یکبار هم دل مرا . . . دل هیچکس را نیازد . . .
 چه شد ، چگونه نتوانت ، شهن را ، در حاشیه ای از قلب بزرگش نگهدارد ؟
 حتماً مثل همیشه من اشتباه میکنم . ناری هنوز گاه آن ذره محبت های غریبه
 هارا . بصورت گنجینه های خاطر ه به ستایش می نشید . حالا اصلاً
 یک مقداری و ذهن ناسپاس این کوچک نابالوی ما جای خود .

شهن بالوی غریباً چرا ؟

تا به ای پراسی می نویسم و چوک آدرش را ندارم ، زحمتش را روی دست شما میدارم .
 . . . در شماره قبل کههان ، اشاره کوتاهی از سرود جنگل بود . شما هم اگر باین زوردها
 میل و تکی باین طرفها داشتید خوشحال می شوم ، اگر با ما شین ، بوسیله کشتی بیاید
 زفت و برگشت صیای از انک است . ما را در چریک بگذارید . ضمناً میداند که خواهر ناری
 هم با مجموعه اد ر لندن زندگی میکنند . سلا سرایه آقای بدیع هم برسایند .

موفق باشید . من نازی صور
 ۲۴ آوریل - لیبهاک